

نظریهٔ مطابقت در صدق و پارادکس دروغگو^۱

رضا رسولی شریانی^۲

چکیده

پژوهش حاضر پس از ملاحظهٔ تعاریف مختلف از نظریهٔ مطابقت در صدق از ارسطو و حکیمان مسلمان تا منطق دانان جدید غرب، به طرح اشکالات عمده‌ترین چالش با آن یعنی شبههٔ دروغگو می‌پردازد. منطق دانان و حکیمان مسلمان از جمله تفتازانی، دوانی و صدر الدین دشتکی، راه‌های مختلفی در این مقام ارائه کرده‌اند. در میان منطق دانان غربی نیز راه حل راسل و نظریهٔ مراتبی زبان آلفرد تارسکی از معروف‌ترین راه‌حلهای معاصر برای حل شبههٔ دروغگو تلقی شده است. پس از بررسی تطبیقی و انتقادی راه‌حلهای یاد شده، بر مبنای نظریهٔ اصالت وجود و قاعدهٔ اتحاد عاقل و معقول ملاصدرا، تبیین قابل قبولی از نظریهٔ مطابقت ارائه می‌شود، به گونه‌ای که اشکالات مطرح شده بر آن وارد نباشد.

کلید واژه‌ها صدق، نظریهٔ مطابقت، شبههٔ دروغگو، معرفت شناسی صدرایی.

طرح مسأله

فلسفه، شناخت واقعیت است که به وسیلهٔ فاعل شناسایی (ذهن) صورت می‌گیرد و در قالب عناصر زبانی (الفاظ) بیان می‌شود. بنابراین، در پدیدهٔ شناخت سه عامل هستی، فاعل شناسایی و زبان نقش اساسی دارند. در فلسفهٔ معاصر بیشتر به رابطهٔ این سه عامل مهم می‌پردازند. مباحث مربوط به رابطهٔ هستی و فاعل شناسایی با عنوان معرفت

۱. برگرفته از رساله دکتری (دانشگاه تربیت مدرس) به راهنمایی دکتر احد فرامرز قراملکی دانشیار دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ ش.

۲. استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

شناسی^۱ تعبیر می‌شود، از مباحث مربوط به رابطه فاعل شناسایی و زبان غالباً با تعبیر معناداری^۲ یاد می‌شود و سرانجام مباحث مربوط به رابطه هستی و زبان را به صدق^۳ تعبیر می‌کنند.

مباحث معرفت‌شناختی، معنا داری و صدق، هر کدام حوزه خاصی را در فلسفه معاصر به خود اختصاص می‌دهند، اما مباحث معناداری و به تبع آن بحث اعتبار و استدلال و صدق از مهمترین مسائل فلسفه منطقی به شمار می‌آیند.

در نوشته حاضر، به یکی از مهمترین نظریه‌های مربوط به صدق قضایا یعنی تئوری مطابقت^۴ پرداخته می‌شود. این نظریه، در طول تاریخ فلسفه و منطقی به عنوان مهمترین نظریه در باب صدق مطرح بوده است، و در روزگار معاصر نقدهای فراوانی را بر آن وارد کرده‌اند. یکی از مهمترین انتقادهای از یونان باستان تاکنون از مباحث زنده است، شبهه دروغ‌گوست. مسأله تحقیق حاضر اینست که آیا این نظریه در برابر شبهه یاد شده قابل دفاع است؟ آیا امکان بازسازی نظریه مطابقت وجود دارد؟ فرضیه تحقیق اینست که براساس مبانی حکمت اسلامی، به ویژه مبانی صدرایی می‌توان از نظریه مطابقت دفاع کرد.

فهم عمیقتر نظریه مطابقت در گرو پاسخ به دو مسأله مهم است: یک، نظریه مطابقت به عنوان روش صدق تصدیقات یا تصورات. صدق و کذب صفت حکم است و مفاهیم مفرد مورد اطلاق صادق یا کاذب قرار نمی‌گیرند. همانطور که فقط احکام، مورد اطلاق سلب و ایجاب قرار می‌گیرند. اما به نظر می‌رسد مفاهیم هم به نحوی به احکام قابل تأویلند، چون وقتی می‌گوییم: «صندلی»، در اصل می‌گوییم: «صندلی موجود است»، و وقتی می‌گوییم: «کچل موفرفری»، در اصل می‌گوییم: «کچل موفرفری موجود نیست». وقتی می‌گوییم: «قیام زید»، یعنی «زید قائم است» و «لا قیام زید» یعنی «زید قائم نیست». به عبارت دیگر، مفردات به هلیه بسیطه، و مرکبات غیر خبری و غیر تام، به هلیه مرکبه تبدیل می‌شوند و از این رو همانطور که طباطبایی در نه‌ایه الحکمه تناقض را میان مفردات و مرکبات غیر تام جایز می‌داند و سلب و ایجاب را به آنها نیز اطلاق می‌کند

1. epistemology

2. meaning

3. truth

4. the correspondence theory of truth

(ص ۱۴۶-۱۴۷)، می‌توان صدق و کذب را نیز به آنها اطلاق کرد. وقتی می‌گوییم: «دایره مربع کاذب است»، منظور این است که «دایره مربع موجود است»، کاذب است و به عبارت دیگر، فرض وجود بر آن باطل است. اما می‌دانیم که «دایره مربع معدوم است» صادق است. بنابراین، اگر نظر صاحب *نهایة الحکمة* را بپذیریم، همه مفردات و مرکبات غیر تام قابل تأویل به قضایای هلیه بسیطه و هلیه مرکبه خواهند بود و از این رو صادق و کاذب به آنها نیز تعلق می‌گیرد.

دو، نظریه مطابقت به عنوان تعریف صدق یا ملاک آن. بعضی معتقدند این نظریه بیانگر ماهیت صدق و کذب است و به تعریف آن می‌پردازد، در حالی که از نظر برخی دیگر، فقط به ارائه ملاک صدق و کذب می‌پردازد. اما آنچه مهم است، توجه به این نکته است که ما همواره بعد از فهم معنای یک شیء به سراغ ملاک وجود آن می‌رویم، بنابراین، ما قبل از دانستن معنای صدق نمی‌توانیم از ملاک و معیار آن سخن بگوییم. همانطور که تا معنای دوستی را ندانیم، نمی‌توانیم معیار دوست بودن دو نفر را معین کنیم. یا تا معنای سرماخوردگی در علم طب معلوم نباشد، نمی‌توان نشانه‌ها و ملاکهای آن را ارائه کرد.

اما درباره اینکه نظریه مطابقت مربوط به تعریف صدق است یا ملاک صدق، اختلاف نظر وجود دارد. مطهری آن را تعریف صدق می‌داند و می‌گوید: «حقیقت (صدق) مطابق بودن قضیه با واقع است و این تعریف حقیقت است» (۵۸۴-۵۸۶). وی از ملاک صدق سخن به میان نیاورده است. آلفرد تارسکی^۱ نیز تقریر خود را از نظریه مطابقت، که به نظریه معناشناختی صدق^۲ معروف است، به عنوان تعریف صدق می‌داند و به این نکته در آثار متعدد خود تصریح کرده است (نک: ۱۹۴۴، ۷۰، ۵۲۸، ۱۳۶۴، ۱۱۰). به طوری که پوپر نیز این نظریه را به عنوان تعریف صدق دانسته و معتقد است تقریر تارسکی بهترین و روشن‌ترین تبیین از تئوری مطابقت است (۱۳۷۵، ۴۸-۴۹ و نک: هک^۳، ۸۸). همچنین برادلی^۴ که خود از طرفداران نظریه تلائم در صدق^۵ است، در تعریف صدق به نظریه مطابقت قائل بوده و می‌گوید: «صدق اگر می‌خواهد صدق باشد، باید

1. A. Tarski

2. the semantic conception of truth

3. S. Hack

4. Bradly

5. the coherence theory of truth

صدق چیزی باشد که خودش دیگر صدق نیست.» (نک: هک، ۸۹) توضیح اینکه از نظر او نظریهٔ مطابقت تعریف صدق است و تئوری تلائم ملاک و معیار صدق. گرچه بلانشارد^۱ دوگانگی تعریف و ملاک صدق را اساساً قبول ندارد و معتقد است نظریه‌ای که تعریف صدق را ارائه کند، ملاک صدق را هم در دل خود دارد، ولی رشر^۲ سخن او را رد می‌کند و معتقد است معیارهای صدق دو دسته‌اند؛ دستهٔ اول که به معیارهای خطا ناپذیر و کافی^۳ معروفند، معیارهاییست که از تعریف صدق به دست می‌آید و به عبارت دیگر، ملازم منطقی تعریف صدقند. از این رو، طبق این دسته از معیارها، تئوری مطابقت هم تعریف صدق را ارائه می‌دهد و هم ملاک آن را، ولی دستهٔ دوم معیارهای خطاپذیر و غیر کافیند^۴ که ارتباط منطقی با تعریف صدق ندارند و چون معیارهای دستهٔ اول معمولاً مشکند و به آسانی قابل تشخیص و استفاده نیستند، اغلب معیارهای دستهٔ دوم برای تشخیص گزاره‌های صادق از کاذب به کار می‌روند که رابطهٔ لزومی منطقی با تعریف صدق ندارند. بنابراین، یک تئوری مانند نظریهٔ مطابقت می‌تواند تعریف صدق باشد و تئوری دیگر ملاک صدق (همو، ۸۹-۹۰).

اکنون با این رویکرد که نظریهٔ مطابقت، یک نظریه در باب تعریف صدق است، به بررسی آن از دیدگاه ارسطو و حکمای اسلامی و سپس از نظر فلاسفه غرب، و نقد و بازسازی آن خواهیم پرداخت.

نظریهٔ مطابقت در فلسفهٔ ارسطو

ارسطو در متافیزیک صدق و کذب را چنین تعریف کرده است: «گفتن اینکه امری هست درحالی که نیست یا امری نیست درحالی که هست، کذب است. ولی گفتن اینکه امری هست درحالی که هست و اینکه امری نیست دروقتی که نیست، صدق است» (ص ۱۱۹). از عبارت ارسطو، دو برداشت می‌توان کرد: یکی اینکه این سخن افزون بر تعریف صدق و کذب، ملاک صدق آن را نیز ارائه می‌دهد. یعنی گزارهٔ صادق گزاره‌ای است که ما به ازای خارجی داشته باشد و گزاره‌ای که در خارج ما به ازای نداشته باشد، کاذب است.

1. Blanshard

2. N. Resher

3. guaranteeing (in fallible)

4. authorising (fallible)

برداشت دیگر اینکه منظور ارسطو از صدق و کذب، همان ایجاب و سلب است به طوری که بعضی از فلاسفه و منطق دانان جدید غرب، صدق و کذب را با ایجاب و سلب هم معنی می‌گیرند. این برداشت به واقعیت نزدیکتر است چون ارسطو در ادامه می‌گوید: «چنانکه کسی بگوید چیزی هست یا نیست یا راست می‌گوید یا دروغ. اما نه درباره‌ی موجود گفته می‌شود که نیست و نه درباره‌ی ناموجود گفته می‌شود که هست». اینکه ارسطو پیش از پرداختن به بحث تناقض در کتاب متافیزیک برای روشن شدن معنای سلب و ایجاب به تعریف صدق و کذب پرداخته است، مؤید مدعای ماست.

نظریه مطابقت در فلسفه اسلامی

فیلسوفان مسلمان نیز به تبع ارسطو به نظریه مطابقت قائلند. از نظر آنان، قضیه‌ای صادق است که مطابق با واقع باشد و قضیه‌ای کاذب است که مطابق با واقع نباشد و این تعریف هم شامل جمله موجبه است و هم جمله سالبه.

فارابی در میان حکمای اسلامی، پیش از همه بر چنین تعریفی از صدق تأکید می‌کند: «لما كان القول والاعتقاد إنما يكون صادقاً متى كان للموجود المعبر عنه مطابقاً» (ص ۸۰). و ابن سینا بعد از او چنین تعریف کرده است «فان الصدق هو بالمطابقة وهذه المطابقة لا تتحقق الا فيما يجب الدوام له بل لا نحكم في قضية محمولها ممكن و زمانها مستقبل بأنها صادقة او كاذبة ما لم تطابق الوجود و لا تخالفه» (ص ۲۵).

از بیان بوعلی چنین برمی‌آید که از نظر، او صدق همان داشتن ما به ازای خارجی، آن هم به صورت بالفعل است، از این رو می‌گوید در مورد گزاره‌ای که محمول آن امری ممکن است و مربوط به زمان آینده باشد، نمی‌توان حکم به صدق یا کذب آن کرد، چون مطابقت این گونه گزاره‌ها با وجود خارجی معلوم نیست. در واقع، از نظر ابن سینا ملاک صدق یک قضیه وجود بالفعل محکی عنه آنست.

حکمای متأخر به ویژه از دوره شیراز به بعد، در مورد تعریف صدق، دیدگاه‌های دقیقی ارائه کرده‌اند. آنان برخلاف تجربه‌گرای افراطی، واقع را فقط عالم خارج از ذهن و به اصطلاح عالم اشیاء حسی و عینی نمی‌دانند، بلکه واقع را مساوق با نفس الامر گرفته‌اند و منظورشان از نفس الامر، ظرف ثبوت عقلی محکیات است که در موارد

مختلف تفاوت می‌کند و در مواردی مرتبه خاصی از ذهن است، مانند قضایای منطقی، و در مواردی ثبوت خارجی مفروض است، مانند «محال بودن اجتماع نقیضین» و در مواردی به طور عرضی به خارج نسبت داده می‌شود، چنانکه می‌گویند، «نبودن علت، علت برای نبودن معلول است.» در حالی که رابطه علت اولاً و به طور ذاتی بین وجود علت و وجود معلول، برقرار است و ثانیاً و به طور عرضی به عدم آنها هم نسبت داده می‌شود (نک: طباطبایی، ۱۴-۱۵؛ مصباح یزدی، ۱/۲۵۲-۲۵۴؛ مطهری، ۵۸۳/۹ به بعد) و پرواضح است که با چنین مبنایی نظریه مطابقت دامنه وسیعی از صدق جملات را در برمی‌گیرد و بسیاری از ابهامات آن مرتفع می‌گردد.

نکته قابل توجه دیگر در فلسفه متعالیه، مبتنی بر حضوری بودن همه علوم و به عبارت دیگر منجر به حضوری شدن علوم حصولی بر مبنای آن است، که در آن مطابق و مطابق در نزد عالم حاضرند. به این معنی که همه معلومات به صورت حضور معلوم به طور ذاتی نزد عالم است و چون براساس اصالت وجود، وجود ذهنی مرتبه‌ای از وجود خارجی است، بدین ترتیب، دوگانگی بین وجود عینی و ذهنی مطرح نیست تا نیازی به نظریه مطابقت برای نشان دادن واقع‌نمایی گزاره‌ها باشد.

به عبارت دیگر، در حکمت متعالیه برخلاف دیدگاه حکمای پیشین که ملاک مطابقت را انحفاظ ماهیت در معلوم به طور ذاتی و عرضی می‌دانستند، ملاک مطابقت، اتحاد نفس با مجرد مثالی و یا مجرد عقلی است که در امر ادراک صورت می‌گیرد. بنابراین، در فلسفه صدرایی و پیروان او، نظریه مطابقت معنای خاصی دارد که خلاصه این نظریه در نه‌ایه الحکمه چنین آمده است: «العلم الحسولی اعتبار عقلی یضطر الیه العقل مأخوذ من معلوم حضوری هو موجود مجرد مثالی او عقلی حاضر بوجود الخارجی للمدرک و أن کان مدرکاً من بعید» (ص ۲۳۹). به کمک این مبنا به بازسازی نظریه مطابقت در صدق خواهیم پرداخت.

نظریه مطابقت نزد منطقی دانان غربی

نظریه مطابقت در غرب، اغلب نزد پوزیتیویستها، تجربه‌گراها و متافیزیسینهای رئالیست مورد توجه بوده است، ولی در میان ایده‌نالیست‌هایی که حقیقت را امری ذهنی

می‌دانند، این نظریه، مقبول نبوده است. اساس این نظریه با مبانی رئالیست‌ها سازگارتر است، به طوری که در غرب با پیدایش بحث معناداری و رابطهٔ زبان و عالم خارج، بحث صدق از مسائل مهم فلسفه‌های تحلیل زبانی گردید. از آن مهمتر با مطرح شدن منطق جدید و مباحث فلسفهٔ منطق، این بحث از موضوع‌های مورد توجه منطق دانان و فیلسوفان منطق واقع شده است و افرادی مانند راسل، ویتگنشتاین، آستین، تارسکی، پوپر و کریپکی که از مدافعان ثئوری مطابقت به شمار می‌آیند، هر کدام در تحلیل و بررسی آن، دیدگاه‌های مختلفی مطرح کرده، برای دفاع از آن به رفع شبهات و اشکالات مطرح شده پرداخته‌اند. ما در این بخش از مقاله به تعریف راسل از نظریهٔ مطابقت به اجماع اشاره کرده و در بخش دیگر به دفاع تارسکی از نظریهٔ مطابقت و بازسازی آن در برابر شبهات به ویژه شبههٔ دروغگو می‌پردازیم.

راسل و ویتگنشتاین به عنوان پایه‌گذاران نظریهٔ اتمیسم منطقی^۱، گزاره‌ها را ابتدا به گزاره‌های اتمی و مولکولی تقسیم کرده‌اند، چون از نظر آنها جهان خارج از اشیاء اتمی تشکیل شده است که به آنها وقایع گفته می‌شود و گزاره‌های اتمی گزاره‌هاییست که از این وقایع حکایت می‌کنند. مثلاً «یخ سرد است» یا «برف سفید است»، قضایای اتمی نامیده می‌شوند و گزاره‌های مولکولی گزاره‌هایی است که از ترکیب منطقی گزاره‌های اتمی حاصل می‌شوند مانند گزارهٔ $(Fa \vee Gb)$ و گزارهٔ $(Fa \supset Fb)$. از نظر راسل و ویتگنشتاین، قضایای اتمی محصول مستقیم حس و تجربه‌اند، مثلاً قضیهٔ «حسن معلوم است» یا «برف سفید است» که با Ha و Ga نشان داده می‌شوند، قضایای اتمینند. صدقشان از طریق حس و تجربه و به اصطلاح استقراء صورت می‌گیرد و صدق گزاره‌های مولکولی نیز براساس جداول ارزش و با دادن ارزش صدق به جملات اتمی تشکیل دهندهٔ آنها معلوم می‌شود و به عبارت دیگر صدق یک جملهٔ مولکولی به صدق و کذب اتمهای آن و شرایط صدق بستگی دارد (ص ۹۱).

راسل به دو نوع نظریهٔ مطابقت قائل است: یکی نظریهٔ شناخت شناسی صدق^۲ و دیگری نظریهٔ منطقی صدق^۳. او در ثئوری اول مانند پوزیتیویستها صدق را به معنی

1. logical atomism

2. epistemological theory of truth

3. logical theory of truth

مطابقت فکر با امر تجربی (داده‌های حسی) می‌داند. اما در تئوری دوم، صدق را مطابقت فکر با واقع می‌داند اعم از واقعی که به تجربه درآمده باشد یا نه (ص ۴۸). براساس تئوری دوم وی، حتی می‌توان صدق و کذب قضایای غیرتجربی چون قضایای ریاضی و متافیزیکی را معین کرد. پرواضح است که مبنای نظریه دوم راسل «امتناع اجتماع نقیضین» است. یعنی این پیش فرض که قضایای صادق نقیضشان کاذب و قضایای کاذب نقیضشان صادق است. مثلاً قضیه P صدقش به این است که $P - \sim$ صادق نباشد و $P - \sim$ صدقش به این است که P مطابق با واقع نباشد. اما به نظر نگارنده، تعریف راسل از صدق در مورد قضایای سالبه به نوعی دور منجر می‌شود زیرا وقتی در مورد صدق $P - \sim$ ، می‌گوییم P صادق نباشد یعنی P کاذب است به عبارت دیگر $P - \sim$ صادق باشد. پس $P - \sim$ صادق است اگر و تنها اگر $P - \sim$ صادق باشد و این دور است.

چالش پارادکس دروغگو با نظریه مطابقت

کمی بعد از تعریف صدق و کذب توسط ارسطو و پایه‌گذاری تئوری مطابقت، یکی از مگاریون، پارادکس معروف دروغگو را مطرح کرد و با این شبهه سعی کرد ابطال نظریه فوق را نشان دهد. شبهه به این صورت است که اگر کسی بگوید: «هر چه من می‌گویم دروغ است»، آیا این جمله خود، صادق است یا کاذب. اگر نظریه مطابقت را قبول کنیم و بگوییم این جمله صادق است، چون مطابق با واقع است در این صورت همه گفته‌های این شخص کاذب است و این جمله خود نیز کاذب خواهد بود، در حالی که گفتیم صادق است. و اگر بگوییم این جمله کاذب است یعنی مطابق با واقع نیست پس همه گفته‌های او صادق است و این جمله نیز خود صادق است، در حالی که گفتیم کاذب است. بدین صورت از فرض صدقش، کذب آن و از فرض کذبش، صدق آن به دست می‌آید که در هر دو صورت تناقض است. البته این شبهه صورتهای دقیقتری دارد مانند «این سخن من دروغ است» و «جمله‌ای که بعد از این می‌گویم دروغ است و جمله‌ای که هم اینک گفتم راست است» که ما جهت رعایت اختصار از ورود به بحث از تقریرها و شکل‌های

مختلف آن پرهیز می‌کنیم (نیل^۱، ۱۱۴).

پاسخ حکیمان مسلمان به پارادکس دروغگو

کسانی چون میرصدرالدین دشتکی (۸۲۹-۹۰۳ق) و ملاجلالدین دوانی (۸۳۱-۹۰۸ق) و پیش از آنها سعدالدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۴ق) و میرسیدشریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق)، به ویژه ابن کمونه (۶۲۳-۶۸۵ق) در *الجدید فی الحکمة*، به بحث از این شبهه پرداخته و راه‌حلهایی ارائه کرده‌اند که به ذکر برخی از راه‌حلهای ارائه شده می‌پردازیم.

بعضی از آنان، این شبهه را تخصصاً از بحث صدق و کذب خارج دانسته‌اند، مثلاً دوانی معتقد است که جمله «کل کلامی کاذب» به جهت ساختار معنایی، فاقد خصوصیات خبر است، از این رو نه صادق است و نه کاذب، چون مهمترین خصوصیت خبر، دوگانگی خبر از امری است که خبر از آن حکایت می‌کند (ص ۱۳۲-۱۳۳). از متأخرین نیز آقا حسین خوانساری (۱۰۱۶-۱۹۰۸ق) به تبعیت از دوانی در حاشیه بر آثار او، به غیر صادق بودن و غیر کاذب بودن این جمله معتقد است (نک: فرامرز قراملکی، ۱۳۷۶، ۷۹).

عده‌ای دیگر در مواجهه با شبهه، به منطق سه ارزشی «صادق و کاذب و نه کاذب، نه صادق» معتقد شده‌اند. از جمله می‌توان به ابوعثمان جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ق) شاگرد نظام از معتزلیان معروف اشاره کرد که از نظر او شبهه مذکور سهو و خطایی ساده است. بنابراین، نه راست است نه دروغ. راست نیست به دلیل عدم مطابقت با واقع، و دروغ نیست زیرا با اعتقاد شخصی گوینده مطابقت دارد. چون از نظر او، صدق عبارتست از مطابقت خبر با واقع به طوری که با اعتقاد درونی شخص همراه باشد (نک: فان اس، ۴۸-۴۹). سراب تنکابنی شاگرد آقا حسین خوانساری و محمد بن حسین شروانی نیز به سه ارزش در منطق قائل شده و از این طریق شبهه مذکور را تخصصاً خارج از صدق و کذب دانسته است (نک: فرامرز قراملکی، ۱۳۷۷، ۴۵).

صدرالدین دشتکی (۸۲۹-۹۰۳ق) نیز با طرح نظریهٔ خبر درجهٔ اول و درجهٔ دوم، به

حل شبهه پرداخته است. او در مورد تعریف صدق، به دو مرحله خبر و به تبع آن به تفکیک صدق و کذب مرتبه اول و مرتبه دوم فائل شده است. به عنوان مثال، اینکه می‌گوییم «آب سیال است»، خبر مرتبه اول است و اینکه می‌گوییم «آب سیال است، صادق است» خبر مرتبه دوم است. و همچنین وقتی می‌گوییم «حسن راستگو است»، «راستگو» این جا به معنای مرتبه اول است و وقتی که می‌گوییم «حسن راستگو است، صادق است»، صدق به معنای مرتبه دوم است. بنابر نظر دشتکی، چون در جمله «کل کلامی کاذب»، کذب به معنای مرتبه اول است. از این رو، اگر گفته شود «کل کلامی کاذب، صادق»، در واقع صادق از آن خبر مرتبه دوم است و محتوای جمله را در بر ندارد. بنابراین، جمله مذکور (در واقع محتوای جمله مذکور) مورد صدق و یا کذب قرار نمی‌گیرد. دلیل آن نیز روشن است چون جمله، خود دارای صدق و کذب درجه اول است، بنابراین صدق و کذب درجه دوم به آن دلالت نخواهد کرد. براساس این ادعای دشتکی، تمام جملاتی که خود دارای صدق و کذب درجه اول باشند، نمی‌توانند متعلق صدق و کذب درجه دوم باشند مثل جمله «حسن راستگو است»، «حسن دروغگو است» و «این گفته نادرست است» (ص ۷۴-۸۲).

اما صرف نظر از موفقیت یا عدم موفقیت منطق دانان و حکیمان مسلمان در حل شبهه دروغگو که به زعم نویسنده، هیچکدام از راه‌های آنان در این امر موفق نبوده است. آنان به رغم مواجهه با این شبهه و شبهات دیگر در مورد نظریه مطابقت به ویژه صدق و کذب قضایای حقیقه و ذهنیه، هرگز به نظریه‌ای غیر از مطابقت نگراییده‌اند و به نظر نگارنده، علت اصلی آن در رئالیسم بودن آنهاست، چه رئالیسم مشائی و چه رئالیسم صدرایی.

منظور از رئالیسم مشائی، اعتقاد آنان به کلی طبیعی و وجود خارجی آنست. براساس این قول، صورتهای حسی و خیالی، تصویری از اشیاء خارجینده دارای کلی طبعیند، و عقل، صورتهای عقلی را از آنها تجرید می‌کند یعنی عوارض و آثار و خواص آنها را کنار می‌گذارد، کلی طبیعی را از آنها تقشیر یا تجرید می‌کند و کلی عقلی را می‌سازد. بنابراین تمام تصوراتی که تصدیقات از آنها ساخته می‌شود، به واسطه صور خیالی و حسی به عالم خارج مربوط است و این مطابقت همه قضایا را اثبات می‌کند.

اما در فلسفهٔ صدرایی با توجه به این دیدگاه که اندامهای حسی زمینه‌ساز حصول معرفت برای نفس می‌شوند، همهٔ علوم به نحوی از طریق خارج، حاصل می‌شود، به طور کلی هر معرفتی ما به ازای خارجی چه در خارج و چه در ذهن دارد، اصطلاحاً ما به ازای همهٔ قضایا عالم نفس الامر است و از سوی دیگر به حمل حقیقه و رقیقه، همهٔ اشیاء با هم انطباق دارند، بنابراین همهٔ قضایا از تصوراتی ناشی شده‌اند که بالاخره مطابق ما به ازای خودند، چون به طوری که قبلاً نیز اشاره شد، معلومات ذهنی مرتبه‌ای از حقایق خارجی اشیاءند و هیچ گسست و انفکاک‌کی میان آنها وجود ندارد و از این رو مطابقت معلومات با خارج در واقع انطباق یک گزاره، همان انطباق وجود ذهنی آن با مرتبهٔ وجود خارجی آنست. عبارت طباطبایی چنین است: «ان اخذ المفهوم و انتزاعه من مصداقه يتوقف علی نوع من الاتصال بالمصداق و الارتباط بالخارج...» (ص ۲۴۴).

دیدگاه‌های عمدهٔ منطق دانان غربی در مورد شبههٔ دروغگو

در میان منطق دانان جدید غربی، تارسکی ضمن ارائهٔ دو تقریر منقح از شبههٔ دروغگو، با طرح نظریهٔ مراتبی زبان^۱ توانسته است به نحوی به حل این شبهه بپردازد (۱۹۵۰، ۲۶۵، ۱۳۶۴، ۱۲۵-۱۲۶). او با تمایز قائل شدن بین زبان طبیعی و زبان صوری، تئوری خود را در مورد زبانهای صوری مثل زبان ریاضی و منطق پایه‌گذاری کرده است. به اعتقاد او، زبانهای طبیعی مانند زبان فارسی و انگلیسی به دلیل نداشتن ساختار نحوی مشخص و عام بودنشان همواره مغالطه خیزند. از این رو، در چنین زبانهایی نمی‌توان دربارهٔ صدق و کذب جملات آنها سخن گفت.

اما بیان سادهٔ نظریهٔ او در مورد زبانهای صوری شده، به این صورت است که وی جمله‌هایی را که از عالم واقع حکایت می‌کنند، جمله‌های زبانی و جملاتی را که در مورد جملات یک زبان و عناصر آن بحث می‌کنند، جملات فرازبانی می‌نامد. بنابراین از نظر تارسکی جملهٔ «آب مایع است» جملهٔ زبانی است، ولی جملهٔ «آب مایع است صادق است» جملهٔ فرازبانی است و از این رو صدق و کذب، عناصر فرازبانیند، در حالی که راست و دروغ عناصر زبانی. بنابراین، وقتی گفته می‌شود: «هر چه من می‌گویم، دروغ

است» یک جملهٔ زبانی است و وقتی گفته می‌شود: «جملهٔ هر چه من می‌گویم دروغ است، صادق است» یک جملهٔ فرازبانی است، بنابراین میان راست و دروغ و صادق و کاذب، تفاوت زیادی وجود دارد. از این رو تناقضی در جملهٔ مذکور یعنی «هر چه من می‌گویم، دروغ است صادق است» ملاحظه نمی‌شود (۱۳۶۴، ۱۲۲-۱۲۳).

- البته شرط اساسی در تعریف تارسکی از صدق، مسألهٔ ارضاء^۱ است. به این صورت که جملهٔ صادق، جمله‌ای است که توسط اشیاء خارجی اعم از عینی، یا اشیاء زبانی دامنه جمله ارضاء شود. تارسکی بر مبنای مسألهٔ ارضاء، برای نشان دادن صدق هر یک از جمله‌های اسمی و مرکب تعریف خاصی ارائه داده است که در منطق جدید به شرایط صدق تارسکی معروف است (موحد، ۲۸۷؛ هک، ۱۰۴). به ذکر بعضی از آنها می‌پردازیم.

الف) اگر A یک جمله نشانه باشد A در I صادق است / t / I به A ارزش T بدهد و به عبارت دیگر اگر A یک جمله نشانه باشد، در صورتی صادق است که توسط اشیاء دامنه تعبیر صدق پذیر شود. مثلاً «برف سفید است» در صورتی صادق است که همهٔ مصادیق برف در حالت وقوع سفید باشند.

ب) اگر A یک فرمول اتمی باشد A در I صادق است / t / n تایی مرتب $\langle I(t_1), \dots, I(t_n) \rangle$ عضوی از مجموعه n تایی‌هایی باشد که I به محمول نشانه Z نسبت می‌دهد.

پ) اگر $A = \neg B$ ، A در I صادق است / t / B در I صادق نباشد.

موافقان و مخالفان راه حل تارسکی

نظریهٔ تارسکی، موافقان و مخالفان زیادی داشته است. پوپر از طرفداران آن، اهمیت نظریهٔ تارسکی را در این امر می‌داند که او توان تازه‌ای به نظریهٔ تناظر حقیقت مطلق یا عینی (تئوری مطابقت) که مورد بدگمانی واقع شده بود، بخشید. وی به حمایت از استعمال آزاد اندیشهٔ شهودی حقیقت به عنوان تناظر با واقعیتها برخاست. پوپر همچنین معتقد است، این نظریه نه تنها در مورد زبانهای صوری بلکه در همهٔ زبانها قابل تطبیق و

۱. منظور از ارضاء معادل صدق پذیری یا satisfaction است.

اعمال است (۱۳۷۵، ۲۷۷).

او در کتاب دیگرش در دفاع از نظریهٔ تارسکی می‌گوید: «این نظریه که صدق را به جملات نسبت می‌دهد، مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدان می‌گویند که جمله امری نیست جز رشته‌ای از کلمات دنبال هم و بدون معنا و بنابراین ممکن نیست صادق باشد. اما تارسکی به جملاتی اشاره می‌کند که واجد معنایند، در نتیجه این انتقاد نظیر بسیاری از انتقادهای فلسفی نه تنها معیوب بلکه نامسوولانه است (۱۳۶۹، ۱۷۱).

همانطور که پیش از این اشاره شد، ایدهٔ زبان و فرازبان و خبر درجهٔ اول و درجهٔ دوم در تاریخ منطقی در میان منطق دانان حکمای مسلمان مطرح بوده است. ولی این ایده توسط تارسکی به بار نشست و توانست احیاگر تئوری مطابقت در مورد صدق باشد.

ولی کریکی^۱ از جمله کسانی است که در مقاله «طرح کلی یک نظریهٔ صدق»^۲ راه حل تارسکی را در حل پارادکس دروغگو ناتوان می‌یابد. او اجمالاً رهیافت تارسکی را به دو دلیل ناقص می‌داند: یک، نظریهٔ تارسکی به تسلسل مراتب زبان می‌انجامد، به عنوان مثال اگر بگوییم (۱) «برف سفید است»، می‌توان گفت جمله (۱) صادق است و می‌توان گفت اینکه «جمله (۱) صادق است» صادق است و همین طور می‌توان گفت اینکه «جمله (۱) صادق است، صادق است»، صادق است. و همین طور... ثانیاً، می‌توان شبهه را به گونه‌ای طراحی کرد که نظریهٔ مراتبی زبان قادر به حل آن نباشد، به این صورت که اگر علی بگوید: «تمام گفته‌های احمد دربارهٔ سخنان من دروغ است» و احمد هم بگوید، «تمام گفته‌های علی دربارهٔ سخنان من دروغ است» ما نمی‌توانیم یکی از گفته‌ها را نسبت به دیگری فرازبان تلقی کنیم و هیچ دلیلی بر فرازبان بودن یکی از آنها بر دیگری نیست (۱۹۷۵، ۷۲).

بازسازی نظریهٔ مطابقت بر مبنای فلسفهٔ اسلامی

به نظر می‌رسد به رغم ایرادات، هنوز هم نظریهٔ مطابقت، قوی‌ترین نظریه در باب صدق قضایاست. به ویژه اگر مبنای حکیمان مسلمان را در مراتب ذهن و مراتب هستی بپذیریم، این تئوری قابل دفاع خواهد بود.

1. S. Kripke

2. outline of theory of truth

بر اساس نظریه مراتب ذهن، هر گزاره‌ای حتی گزاره‌های حقیقه و ذهنیه، به دلیل مطابقت آنها با مراتب پایین‌تر ذهن، با واسطه با عالم خارج در ارتباط بوده و صدق و کذب آنها قابل تعیین است. به عبارت دیگر، چون در نزد حکمای اسلامی، واقع همان نفس‌الامر است، صدق یک قضیه به دو صورت قابل بررسی است.

۱- اگر پیرو نظر جمهور حکیمان مسلمان به ویژه قبل از ملاصدرا باشیم و نظریه کلی طبیعی و انحفاظ ماهیت بین عین و ذهن را بپذیریم، صدق گزاره‌ها با انطباق آنها با عین اشیاء یا صورت‌های ذهنی با ماهیت آنها تعیین می‌شود.

۲- اگر پیرو نظر حکمت متعالیه باشیم، نظریه مطابقت به گونه‌ای دیگر خواهد بود، چون بر مبنای آن، علم عبارتست از اتحاد نفس با مجرد مثالی یا عقلی که در این صورت تطابق ماهوی نیست و ملاک آن سنخیت وجودی میان معلوم به طور ذاتی و صور مثالی یا عقلی معلوم به طور عرضی است و چون نفس با آن صور اتحاد حاصل می‌کند، در واقع مطابقت عبارت خواهد بود از مطابقت مرتبه‌ای از نفس با مرتبه دیگر آن یا مرتبه‌ای از وجود آن با مرتبه دیگرش.

نتیجه

آنچه از نظریه مطابقت نزد حکیمان مسلمان و منطق دانان مسلمان و غرب مطرح بوده است، تعریف صدق است نه ملاک و معیار آن. در میان اشکالاتی که بر نظریه مطابقت وارد شده، شبهه دروغگو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و هیچیک از راه‌های ارائه شده توسط حکیمان و منطق دانان مسلمان در حل معما کارآمد نیستند. نظریه مراتبی زبان تارسکی نیز توان حل تقریر تقویت شده شبهه دروغگو را ندارد. بنابراین، به اعتقاد ما هیچیک از تلاشها در دفاع از تئوری مطابقت قابل قبول نیست. تنها می‌توان بر مبنای فلسفه متعالیه و نظریه اصالت وجود، نظریه مطابقت در صدق را بازسازی کرده، از آن دفاع نمود چون باید کاری کرد که شبهه‌های وارده به آن تخصصاً وارد نباشد. این در صورتی است که مبنای خود را در تعریف علم و به تبع آن در مطابقت و صدق و کذب قضایا عوض کنیم. بنابراین، با نظریه شهودی ادراک و اتحاد عاقل و معقول که از ابتکارات فلسفه متعالیه است، تئوری مطابقت معنای دیگری می‌یابد به طوری که

هیچیک از شبهه‌های یاد شده بر آن وارد نیست.

کتابشناسی

- ابن سینا، النجاة، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۴ش.
- ارسطو، متافیزیک، ترجمهٔ شرف الدین خراسانی، تهران، گفتار، ۱۳۶۷ش.
- تارسکی، آلفرد و ناگل، ارنست، «حقیقت و برهان»، برهان گودل و حقیقت و برهان، ترجمهٔ محمد اردشیر، تهران، مولی، ۱۳۶۴ش.
- پوپر، کارل ریموند، جستجوی ناتمام، ترجمهٔ ایرج علی آبادی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ش.
- همو، حدسها و ابطالها، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵ش.
- همو، شناخت عینی، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
- دشتکی، صدرالدین، «رساله فی شبهة جذر الأصم»، به کوشش احد فرامرز قراملکی، خردنامهٔ صدرا، شمارهٔ پنجم و ششم، ۱۳۷۵ش.
- دوانی، جلال الدین، «نهایة الکلام فی حل شبهة کل کلامی کاذب»، به کوشش و مقدمهٔ احد فرامرز قراملکی، نامهٔ مفید، شمارهٔ پنجم، ۱۳۷۵ش.
- طباطبایی، محمد حسین، نهایة الحکمة، مؤسسه نشر اسلامی و وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، ۱۳۶۲ش.
- فازابی، ابونصر، الجمع بین رایى الحکیمین، قم، بیدار، بی تا.
- فان اس، «ساخت منطقی علم کلام»، ترجمهٔ احمد آرام، تحقیقات اسلامی، ش ۱، ۱۳۶۸ش، ص ۴۹.
- فرامرز قراملکی، احد، «آقا حسین خوانساری و معمای جذر الاصم»، خردنامهٔ صدرا، ش ۱۰، ۱۳۷۶ش.
- همو، «معماری جذر الاصم و حکمای دورهٔ اصفهان»، خردنامهٔ صدرا، ش ۱۱، ۱۳۷۷ش.
- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ش.
- مطهری، مرتضی، مجموعهٔ آثار، تهران، صدرا، ۱۳۷۷ش.
- موحد، ضیاء، درآمدی به منطق جدید، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ش.

- Hack, Susan, *Philosophy of logic*, Cambridge university press, 1978.
- Kripke, S. "Outline of theory of truth", *The Journal of Philosophy*, 1975.
- Kneale, William, *The development of logic*, Oxford, 1962.
- Russel, B, "On Deonting", *Jornal of Mind*, XIV, 1905.
- Tarski, A, *The concept of truth in formalized language, in logic, semantics, and metamathematics*, Oxford, 1950.
- _____ "The Semantic conception of truth", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol 5, 1944.
- _____, "The Semantic conception of truth and foundation of semantics", *Philosophy and Phenomenological Research*, IV, 1944.
- White, A.R, *Truth*, Macmillan, 1971.
- Wittgenstien, L, *Tractatus logic Philosophys*, Routledge, London, 1974.